

# روانشناسی اشعار عرفانی خواجوی کرمانی

دکتر حسین رزمجو



لازم میان دو استاد بزرگ غزل یعنی سعدی و حافظ است»<sup>۴</sup>

ریشه اندیشه‌ها و عواطف و گرایشهای عرفانی خواجو را باید در فراز و نشیبهای زندگی روحانی او یعنی در سیر و سلوکها، مسافرتها، ریاضتها و مجالست با عارفان ناموری چون: شیخ الاسلام امین‌الدین بلیانی کازرونی (ف: ۷۴۵)، و علاءالدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶) جستجو کرد و ضمناً آنکه بهر موری او را از آثار دو مرشد بنام: شیخ ابواسحق کازرونی (ف: ۴۲۶) و شیخ سیف‌الدین باخرزی (ف: ۶۵۸) که قبل از وی زندگی کرده‌اند و در بازوری ذهن و جهت بخشی او در طی مراحل عرفان، نقشی موثر داشته‌اند از یاد نباید برد.

خواجو پس از سپری کردن ایام نازم‌مردگی و خام طبعی و گذشتن از معبر عشق‌ورزیهای مجازی از پی رنگ

و بیشتر گذاردن دوران ستایشگری امیرانی چون: سلطان ابوسعید بهادر (ف: ۷۳۶) شاه شیخ ابواسحق اینجو (ف: ۷۵۸) و امیر مبارزالدین محمد (ف: ۷۶۵) ووزراء و بزرگان دربار آنان، سرانجام به مرحله پختگی و کمال فکری و عاطفی دست می‌یابد و از انفس روح‌پرور عارفان روشن ضمیر مذکور، مشام جان را معطر می‌سازد و حلقه بندگی آنان را در گوش می‌کند و چنانکه خود در رساله البادیه نگاشته است: روی دربارگاه دل می‌کند و پشت بر کارگاه گل. وطن در صحن بستان انابست می‌گزیند و رایحه رحمان اجابت می‌شوند... غبار هستی از مهدخاک می‌روید و چون روح القدس، روی به عالم قدس می‌آورد و باقدوسیان انس می‌گیرد، تا داعیه سفر قبله، دامن جانش را می‌گیرد و جاذبه احرام در گریبانش

به منظور بررسی و شناخت اشعار عرفانی خواجو از دیدگاه روانشناسی، باید ابتدا ببینیم روانشناسی چگونه دانشی است و در قلمرو این علم درباره چه موضوعاتی بحث می‌شود و چه مبانی در بررسی موضوعات آن مورد توجه قرار می‌گیرد.

روانشناسی (یا: Psychologie) که بدان «معرفت‌انفشی» یا «معرفت‌الروح» گویند، دانش پژوهش دربارهٔ نفسانیات آدمی است و نفسانیات که: «روحانیات، حالات و آثار روح یا نفس، وجدانیات، کیفیات نفسانی و خاطرها نیز خوانده شده است»<sup>۱</sup>، موضوع علم روانشناسی است.

در قلمرو دانش روانشناسی درباره اینکه: «مواد معلومات ذهن چه هستند و چگونه تحصیل و نگهداری می‌شوند، و به چه نحو باید دیگر آمیختگی پیدا می‌کنند و استعدادهای نفسانی کدامند و چه آثار شگفتی دارند و لذت و الم و محبت و نفرت (و دیگر عواطف بشری) از کجا ریشه می‌گیرند؟» سخن گسسته می‌شود. طرز تفکر، نوع احساسات

عواطف، روحیات، حالات، آرزوها و پسندها و ناپسند یهای انسان، مطالبی است که در روانشناسی مورد توجهند و در بررسی آنها: غمها، شادیها، و انفعالات و عواطفی چون عشق و شهوت، خشم و ترس، امید و یأس و... مطالعه می‌شوند.

بنابراین، منظور از عنوان «روانشناسی اشعار عرفانی خواجو» بررسی و شناخت شیوه تفکر، و درونمایه سخن او از لحاظ نوع عواطف و احساسات و جهان‌بینی شاعر و ارائه مظاهر این روحیات در آثار عرفانی خواجو است. در اشعار عرفانی خواجوی کرمانی - کمال‌الدین ابوالعلاء محمود بن علی بن محمود مرشدی کرمانی (۶۸۹-۷۵۰ م ق) - عارف و شاعر عالی‌قدر ایرانی، مخصوصاً در قصاید و غزلیات پرشور آکنده از سوز و گداز و پراحساس او - از لحاظ روانشناسی - مضامین متنوعی از عشق، که هم عشق مجازی را شامل است و هم عشق حقیقی - دلدادگی به معشوق ازلی یاخته‌اند. مشاهده می‌شود. آزادگی، وارستگی، فقر و استغنا و رهایی از تعلقات مادی و زخارف جهان فانی، یا به گفته خود شاعر دل نیستن «به نوعی که در عقد بسی داماد است» همچنین نفس کشی و روحیاتی چون مناعت طبع و عزت نفس و اغتنام فرصت که لازمه سلوک عرفانی و تکاپوی حقیقت بوده و آرمانهای والای دیگر و آنچه که شاعر را لذت می‌دهد و سرمستی و نشاط روحانی را برایش ایجاد می‌کند و بالاخره گرایشها و اعتقادات اسلامی موضوعاتی است که محتوا یا درونمایه شعر عرفانی خواجو را تشکیل می‌دهد. او این مضامین را - چنانکه خواهیم دید - بیشتر در قالب مثنوی و قصیده و مخصوصاً غزلیایی که اغلبشان به طرز سخن اجل سعدی نزدیک است - بیان داشته، اما باین ویژگی تفاوتی که تحولی را در شیوه سخن سعدی به وجود آورده و در واقع رهگشای سبکی شده است که حافظ آن را بعد از خواجو به کمال می‌رساند و چنان که مشهور است خواجو شیراز بسیاری از غزلهای خواجو را جواب می‌گوید و برخی از مضامین شعری او را در غزلهای خود تکرار می‌کند. به تعبیری دیگر غزلیات خواجو از لحاظ محتوی و قالب یا معنی و لفظ: «حلقهای

می‌آویزد، که نیت حج، اداای فرضی لازم و قضای فرضی واجب، بلکه از ارکان ایمان است:

هر که را شوق حرم باشد از آن نندیشد  
که ره بادیه از خارمغیلان خطر است

بالاخره، به آهنگ حجاز، ساز سفر می‌سازد و با بزرگان عراق از راه سپاهان بیرون می‌تازد. گرمان آن عصر و زمان را برای زندگانی روحانی خویش کافی نمی‌بیند و پیوسته مرغ روحش فراتر از آن قفس تنگ پرواز می‌کند. از اشعارش، این معنی به روشنی استنباط می‌شود. چنانکه گوید:

خواجو این منزل ویران نه به اندازهٔ توست  
از اقالیم جهان خطهٔ کرمان کم گیر

یا:

خرم آن روز که از خطهٔ کرمان بروم  
دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم<sup>۲</sup>

خلاصه، به منظور دستیابی به کمال و فرورزان نگهداشتن شمع دل و خوشه‌چینی از خرمن دانش و عرفان بزرگان روزگار و سیر آفاق و انفس و مسآلاً تهذیب نفس و خویشتن سازی، بخش عمده‌ای از زندگانی خود را پیاده در سیاحت و گلگشت جهان می‌گذراند و به بسیاری از شهرها سفر می‌کند. مدتی در تبریز و اصفهان و بغداد و شام و مصر، رحل اقامت می‌افکند تا سرانجام به شیراز ادب‌پرور می‌رود و در آن جاست که از تعلقات دنیایی دست می‌شوید و کنج آنزوا و عزت اختیار می‌کند و او که در جوانی به انگیزه هوای نفس، دل بسته لذایذ زودگذر مادی است و: «به همین سبب در پی سیم وزر تلاش بسیار دارد، عاقبت از این راه باز می‌گردد و از ملامی و مناهای توبه می‌کند و از مراد خویش اجازه زیارت کعبه می‌یابد و از لذات نفسانی مفارقت می‌جوید و به عالم عشق و ایمان می‌گراید... و از اعتکاف در آستان مراد و پیرو دلیل و راهنمای روشن ضمیر خود شیخ الاسلام امین‌الدین محمد کازرونی از گدایی به شاهی می‌رسد و از اسارت نفس وهوی می‌رهد و از بند خودپرستی می‌جهسد. از هستی طمع برمی‌کند و در مقام نیستی منزل می‌گزیند خانهٔ دل را از بیگانه می‌بردازد، تا معشوق حقیقی را باخود آشنا سازد و بسیار سحرها وصال و دیدار او را درمی‌یابد و بالاخره به آنچه آرزو دارد می‌رسد و به مرتبای ارتقا پیدا می‌کند که در مورد خود گوید:

«ماز رخ کار خویش پرده برانداختیم  
بارخ دلدار خویش نرد نظر باختیم  
مشعلهٔ بیخودی از جگر افروختیم  
و آتش دیوانگی در خرد انداختیم  
بردر ایوان دل کوس فنا کوفتیم  
برسر میدان جان رخش بقا تاختیم  
سرچوملک برزدیم از حرم سرمدی  
تا علم مرشدی بر فلک افراختیم»

روح دیانت و حق‌جویی از اکثر اشعار خواجو هویداست و رایحه معنویت و اخلاص از خلال اندیشه و سخن او بویا،



در دیوان خواجو، قصاید و غزلهای پرشور آکنده از ذوق و حالی که مبین چنین عشقی می‌باشد، فراوان است. از ویژگیهای معنوی این آثار، از لحاظ روانشناسی شعر این است که وظیفه ناپیدای عشق، آن گونه که در اشعار عرفانی گویندگان بزرگی چون سنائی و عطار و مولوی، احساس می‌شود، در شعر خواجو نیز نمود و جلوه‌ای خاص دارد.

برخلاف عشق مجازی که برانگیخته از هواهای نفسانی و طالب لذات عارضی و زودگذر جسمانی است، عشق معنوی موجود در آثار عرفانی خواجو، که حاصل رشد فکری و کمال‌جویی شاعر است، در ارتباط با تکامل قدرت شعور و گسترش عرصه جهان‌بینی او، تجلیات گوناگونی پیدا می‌کند. بدین معنی که سیر اوج‌گیریش تدریجی است و از سطوح نازل و سافل به سوی عالی و اعلی، ارتقاء می‌یابد و جنبه‌های مجازی آن نیز به مصداق: **المجاز قنطرة للحقیقة** به منزله پل و معبری در گذرگاه حقیقت شمرده می‌شود. هر چند که به تعبیر خود خواجو:

عشق مجاز دره معنی حقیقت است  
عشق ارچه پیش اهل حقیقت مجاز نیست

یا:  
به حقیقت نه مجاز است به معنی دیدن  
صورتی را که در او نور حقیقت پیداست  
چه این نوع از عشق- به واقع-: **والت رحمانی و الهام شوقی و عشق به لقاء محبوب حقیقی است که ذات**

احدیت باشد»<sup>۴</sup> یا به تعبیری دیگر: «سودایی است که به سر حکیم و عارف می‌زند و همچنان که عشق مجازی سبب خروج جسم از عقیمی و مولد فرزند و مایه بقاء نوع است، عشق حقیقی نیز روح و عقل را از عقیمی رهایی می‌دهد و مایه ادراک اشراقی و دریافتن زندگی جاودانی، یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و خیر مطلق و زندگی روحانی است.»<sup>۵</sup>

در اشعار عرفانی خواجو، وصف جمال حقیقت و وصال معشوق ازلی- که لازمش تصفیه باطن و پاک شدن از زنگارهای نفسانی یا پاک‌رایی و پاک‌بینی عاشق است،

اورا به چشم پاک توان دید چون هلال  
هر دیده جای جلوه آن ماهواره نیست

از پایگاهی والا برخوردار است و چهره باطنی عاشقان پاک‌باخته حق یا سالکان وادی معرفت کمال در آینه‌ذهن خواجو، چنین است:

مرغان این چمن همه بی‌یال و بی‌پزند  
مردان این قدم، همه بی‌سایوبی‌سرنند  
از جسم و جان ببری و ز کونین فارغند  
با خاک ره برابر و از عرش برترند  
کی آشیان نهند در این خاکدان از آنک  
شهباز عرشیند که در لامکان پزند  
سلطان تختگاه و اقبالیم و حسدتند  
لیکن ببری زسملکت و فسارغ زلشکرنند

یا:  
مردان این قدم را باید که سر نباشد  
مرغان این چمن را باید که پر نباشد

شعر داخل می‌شود، هم اندیشه‌هایی هستند که از یک سوی با واقعیت جهان و با ذهن منطقی شاعر سر و کار دارند و از سوی دیگر با حسن و تجربه‌های شعوری و شهودی او و بنابراین محتوای اشعار عرفانی خواجو نیز شامل تجربه‌های منطقی اوست که طی سیر و سلوکه‌های روحانی خویش فرا چنگ می‌آورد، همچنین عواطف و احساسات غالباً هر رنگ برخاسته از سینه شرحه شرحه از فراق یا دردهای عمیق شاعر از مکر و غدر فلک کجمدار و جهل و بی‌خبری ابناء روزگار است که به نیروی خیال، جنبه شاعرانه می‌یابد و در قالب قصاید، مثنویها و غزلیاتی نغز و پررمز و راز به رشته نظم کشیده می‌شود.

اهم موضوعاتی که اندیشه‌ها و عواطف شاعر در محور آنها دور می‌زنند و درونمایه شعر عرفانی او را می‌سازند، عبارتند از: **عشق حقیقی به معشوق ازلی:**

عشق حقیقی و «محبت بی‌شایبه از اغراض، رنگها و هوسها» که بقا و دوام زندگی متعالی آدمی بدان باز بسته است و کلاً حرکت و گرمی و شور و شوق موجودات در جهان، طبیعت و جذب و انجذاب و هماهنگی میان عناصر کاینات بستگی به آن دارد. مهم‌ترین بعد فکری و عاطفی است که در اشعار عرفانی خواجو مشاهده می‌شود.

و تأثر وی از معارف قرآن و حدیث و اخبار و گفتار مشایخ طریقت در اغلب آثارش آشکار است و این روح و رایحه و عاطفه و احساس که با چاشنی عرفان اسلامی درآمخته و با لطافت ذوق شاعر شکل هنر یافته است، درونمایه اشعار عرفانی خواجو و جنبه‌های معنوی کلام او را تشکیل می‌دهد. اما از لحاظ روانشناسی شعر، با توجه به اینکه اصولاً: زمینه معنوی شعر، حاصل عاطفه یک اندیشه و خیال است و بی‌خیال و نیروی آن، هیچ کدام از آن دو عنصر قبلی نمی‌تواند سازنده شعر به معنی واقعی باشد، یعنی اصولاً هنر وقتی جلوه می‌کند که خیال و بیان هنری در کار باشد و منظور از عاطفه حالتی است که شاعر از رویداد حادثه‌ای در خویش احساس می‌کند و از خواننده و شنونده می‌خواهد که با وی در این احساس شریک شوند... و از طرفی در کنار عواطف شاعر، اندیشه‌ها و تأملاتی هستند که از یک سوی با خرد و منطق او سر و کار دارند و از سوی دیگر زمینه بعضی انواع شعر- از جمله شعر عرفانی- هستند و با توجه به این که، این گونه معانی را به سکه‌هایی تشبیه می‌توان کرد که یک روی آنها تجربه‌های منطقی و غیر عاطفی زندگی است و یک روی دیگر آنها لحظه‌های عاطفی است که به کمک نیروی خیال جنبه شاعرانه به خود می‌گیرد و مآلاً بسیاری از تأملات فلسفی- عرفانی یا حقایق علمی که در حوزه

آن سر کشد در این کوی کز خود برون نهد بی  
و آن پا نهد در این ره، کش بیم سر نباشد  
در راه عشق نبود جز عشق رهنمایی  
زیرا که هیچ راهی به راهبر نباشد

به اعتقاد خواجو و صاحب نظران عارفی چون او، چهره  
معشوق حقیقی خداوند در همه چیز جلوه گر است:  
«یار بی پرده از درو دیوار

در تجلی است یا اولی الابصار»

صحرا و کوه و آسمان و جنگل و دریا و دیگر مظاهر زیبای  
طبیعت، آینه دار ماه رخساره او هستند و همه کاینات از  
جمله وجود آدمی، پرتوی از هستی ذات بسی همتای  
خداوندی است و یا به تعبیر لسان الغیب حافظ:

«این همه عکس می و نقش نگارین که نمود  
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد»

خواجو این موضوع را در جای جای آثار عرفانی خود با  
چنین تعبیراتی لطیف بیان داشته است:

«به هر کجا که نظر می کنم ز غایت شوق  
خیال روی توأم ایستاده در نظر است»

از دیدگاه خواجو، هدف غایی پیامبران الهی، ایجاد  
روح نیاز و بندگی نسبت به معشوق ازلی و شعلور کردن  
عشق خداوندی در دل آدمیان است:

ز آتشکده و کعبه غرض سوز و گدازست  
و آنجا که نیاز است چه حاجت به نماز است  
بی عشق مسخر نشود ملک حقیقت  
کان چیز که جز عشق بود، عین مجاز است  
آن کسی که بود معتکف کعبه قربت  
در مذهب عشاق چه حاجت به حجاز است

باروانکاو اشعار عرفانی خواجو، این نکته لطیف  
استنباط می شود که او همواره سرمست از باده عشق  
جانان است و بی گمان لازمه چنین سرمستی، خود  
فراموشی و داشتن دلی باصفا و سینمای شرحه شرحه از  
فراق دوست است و آن کس به بقاء و زندگی جاودان  
روحانی نایل می شود که ترک خویشتن گوید و در راه  
معشوق ازلی فانی گردد، چه به گفته خواجو:

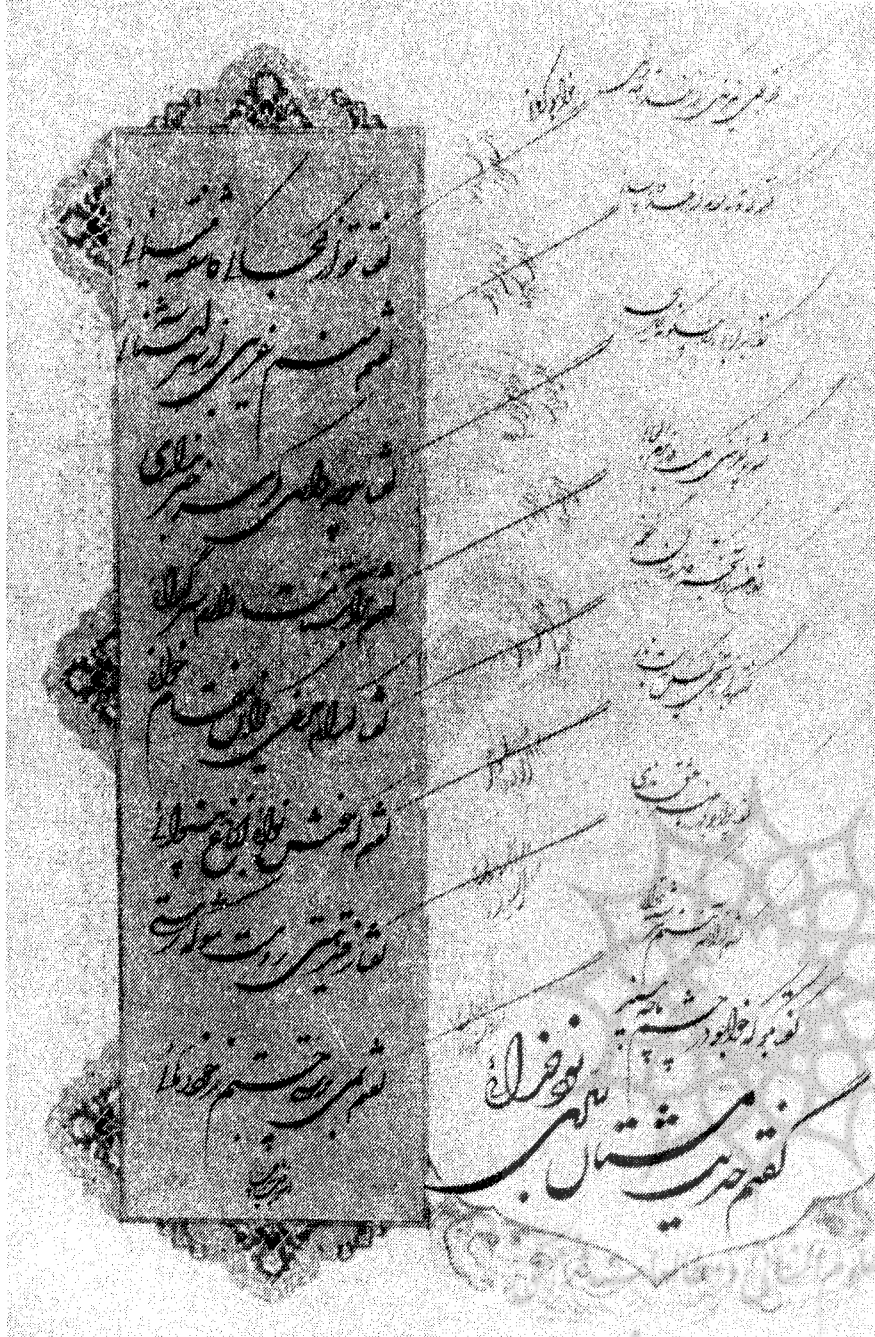
زنده جاوید گردد گشته شمشیر عشق  
زانکه در کشتن بقا حاصل شود جرجین را  
جان بده تا محرم خلوتگه جانان شوی  
تأمیر دکی به جنت ره دهند ادریسی را

مقابله عشق و عقل، و برتری عشق بر خرد، و اینکه  
مدهوشان باده روحانی، خداوندان هوش واقعی اند،  
موضوعی است که مانند دیگر شاعران عارف، خواجو نیز  
بدان پرداخته است:

عشق مهر است و عقل سایه عشق  
نهد مهر، سایه را مقدار  
تا نباشد ظهور پرتو مهر  
توان کرد سایه را اظهار

یا:  
در آن مجلس که جام عشق نوشند  
کجا پند خردمندان نیوشند  
خداوندان دانش نیک دانند  
که مدهوشان، خداوندان هوشند

در اشعار عرفانی خواجو، واژه های شراب و میخانه  
و ساقی و ساغر، در همان معانی اصطلاحی به کار رفته است  
که عارفان بزرگی چون مولانا و حافظ از آن اراده  
کرده اند. فی المثل، مقصود از شراب، غلبات عشق است  
و در استعمال شراب عشق، غلبان عشق به حق، منظور نظر  
است و از میخانه، باطن عارف کامل و گناه عالم ملکوت.  
و ساقی، کنایت از فیاض مطلق یا مرشد کامل است. و ساغر  
چیزی است که در وی مشاهده انوار غیبی شده، دیر مغان،



مخفل عارفان صافی ضمیر و اولیاست. و مقصود از  
پیرمغان، رهبر کامل می باشد که سالکان راه پرمخاطره  
عشق و حقیقت را رهنماست.<sup>۶</sup>

خواجو در غزلیات عرفانی خویش با کاربرد بجای  
اصطلاحات مذکور، شرح درداشتیاق و وصف افقهای  
بیرکان اندیشه و عواطف جان گرفته خود را از غلبات  
عشق، در قالب الفاظی فاخر و زیبا، به شیوای چنان موثر  
بیان می دارد، که به قول مولانا جلال الدین، گویی  
جاذبه نیرومند این گونه عشق است که جسم خاکی را به  
افلاک می برد و کوه را در رقص می آورد و چالاک  
می کند یا به منزله «دوای نخوت و ناموس» خواننده  
است که از طرف «طبییب جمله علت های او» تجویز  
می گردد.

ابیات ذیل نموداری است از این غلبات عشق شاعر و  
سرمستی روحانی او:

ای ترک آتش رخ بسیار آن آب آتش فام را  
وین جامه نیلی زمن بستان و درده جام را  
چون بندگان خاص را المشبه به مجلس خوانده های  
در بزم خاصان ره مده عامان کالاتمام را

خامی چون بین سوخته و آتش جان افسروخته  
گر پخته ای خامی مکن و آن پخته درده خام را  
در حلقه دردی کشان بخرام و گیسو برفشان  
در حلقه زنجیر بین شیران خون آشام را

از ویژگی های دیگر معنوی اشعار عرفانی خواجو،  
توصیه به اغتمام فرصت و بهره گیری از الطاف معشوق ازلی،  
یا نعم خداوندی به منظور تصفیه نفس و خویشتن سازی  
است و تبیین این موضوع که:

«صوفی ابن السوقت با شدای رفیق  
نیست فردا گفتن از شرط طریق  
«مولوی»

موضوع نفس کشی و استقامت در مصایب و پناه جویی به  
فقر از مقوله «الفقر فخری»<sup>۷</sup> نیز از دیگر مضامین است که  
در اغلب آثار عرفانی شاعر - خصوصاً غزلیات عارفانه او -  
نظیر ابیات ذیل مشاهده می شود:

در باره اغتمام فرصت:  
چون به هر معنی که بینی تکیه بر ایام نیست  
حیف باشد خواجو از ضایع کنی ایام را

هر که رادست دهد حاصل اوقات عزیز  
حیف باشد که به افسوس به پایان آرد

درباره فقر و پناه جویی به آن:  
مانوای خویش را در بی‌نوایی یافتیم  
فخر بر شاهان عالم در گدایی یافتیم  
سالها بانگ گدایی بردردلها زدیم  
لاجرم بر پادشاهان، پادشاهی یافتیم

مناعت طبع و عزت نفس خواجه و بی‌اعتنایی او به زخارف فریبی دنیا. در عین فقر و تهیدستی و «خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر» پای داشتن، از دیگر عواطف و وسع‌جایی اخلاقی اوست که در جای جای اشعار عرفانی نمود دارد:

من که در ملک قناعت کوس محمودی زدم  
کی بود چشم طمع بر تاج و تخت سنجرم  
من که با عیسی به باغ قدس دارم جلوه‌گاه  
از خری باشد گر آید یاد قصر قیصرم

دلا سود عالم زبانی نیرزد  
همای سپهر استخوانی نیرزد  
برین خوان هرروزه این قرص ز زمین  
ببراهل یعنی به نانی نیرزد  
چو فانی است گلدسته باغ گیتی  
به نو باوه بوستانی نیرزد  
به قاف بقا آشیان کن چو عتقا  
که این خاکدان آشیانی نیرزد

ترک این کعبین شش سوکن  
خیب ز و آزاد شو زینج و چهنار  
تا تو چون نقطه در میان باشی  
نتوانی برون شد از بی‌نگار  
تو همایی که باغ فطرت را  
نمر سر توست بمر اشجار  
غوطه خور در محیط استغناء  
خیبمه زن در جهان استغفار

این آرمان والای شاعر و توصیهای که در سروده‌های عرفانی خود برای رسیدن به آن می‌کند منبعت از جهان‌بینی مذهبی اوست که جهان فرودین را گذرگاه و کشتگاهی برای جهان باقی می‌داند و انسان را جانشین خدای بر کره خاک و راهبر بادیه و عالم جان و بلبل باغ ملکوت و طاووس گلستان جنان می‌شناسد، چنانکه گوید:  
ما صید حرم حرم کعبه قدسیم  
ما راهبر بادیه عالم جنانیم  
آن مرغ که بر کنگره عرش نشیند  
مائیم که طاووس گلستان جنانیم

از دیدگاه روانشناسی، روح آزاده و آرمان خواه خواجه، او را چونان دیگر عارفان عاشق و می‌داند که در زندگی شیوه زندگی و ملامتی پیشه گیرد و لاجرم برخی از آداب و رسوم متداول در زمانه‌اش را که عوام کالا نعام به آنها گردن نهاده‌اند، برنتابد و علیه قراردادهای اجتماعی که اینها زمان و دنیا داران بی‌بصر از خدایی خیر به منظور دستیابی به مطامع خود وضع کرده‌اند، بشورد. و لاجرم مبارزای نستوه علیه سالوس و تزویر و ریا آغاز کند. ابیات ذیل، بیانگر شیوه زندگی و روح سالوس‌ستیزی خواجه است:

دل ازرق به می‌لعل گرو خواهم کرد  
که می‌لعل برون آورد از رنگ سرا  
من که بر سنگ زدم شیشه تقوی و ورع  
محاسب بهر چه بر شیشه زند سنگ سرا  
مستم از کوی خرابات به بازار برید  
تا همه خلق ببینند بدین رنگ سرا  
نام و ننگ از برود در طلبش باکی نیست  
من که بدنام جهانم چه غم از ننگ سرا

ترک دنیا گیر و عقبی زانک در عین السیقین  
زهد و تقوی را خلاف پارسایی یافتیم  
کفر و دین یکسان شمر خواجه که در لوح بیان  
کافری را بسترتر از زهد ریایی یافتیم

با روانکاوی [Psychanalyse] و مطالعه شخصیت فکری و اعتقادی خواجه، این نکته مستفاد می‌شود که اصولاً جهان‌بینی و نوع نگاه او به دنیا و زخارف فریب و ناپایدار آن، نگاه عارفی دین باور است که حیات این جهانی را بازچینی بیش نمی‌بیند و مالا هم‌رای و هم‌نوا با قرآن مجید که فرموده است: «اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم ینبعث فتریه مصفراً ثم ینکون حطامه و فی الآخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور»<sup>۸</sup> زندگانی دنیا را به تعبیراتی گوناگون، متاعی غرور انگیز معرفی می‌کند و حاصل جهان‌اندازی و جهان‌خواهی را جز غم و ندامت نمی‌داند. به نظر شاعر، قدرتهایی نظیر سلطنت سلیمان - با آن عظمت و شکوه مندی - چونان بادی است که می‌وزد و می‌گذرد. و سلیمان واقعی و توانگر حقیقی آن کس تواند بود، که دل بدین علایق گذرا نبندد و خود را پای روزگار فریبی غداری که شبیه پیرزنی عشوهر که در عقد بسی داماد است، نکند. و گول رنگها و زرق و برقهای چشم آفسای آن را نخورد و به دنیایی که اگر به رنگ سرخ آله‌های مرغزارش به دیده دل بنگرند، در آنها جز رنگ خون دل عاشقانی نظیر فرهاد و خسرو و مجنون را نخواهند دید، اعتماد نکند. غزل معروف خواجه که ذیل ابیاتی از آن نقل می‌شود، مبین این مضامین غم‌رنگ عبرت‌آموز است:

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است  
بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است



آنکه گویند که بر آب نهادست جهان  
مشو ای خواجه که تا درنگری برباد است  
هر نفس مهر فلک بردگری می‌افتد  
چه توان کرد که این سفله چنین افتادست  
دل در این پیرزن عشوهرگر دهر مسبند  
کاین عروسی است که در عقد بسی دامادست

فکر سرنوشت محتوم و این که خوشبختی یا بدبختی و رویدادهای زندگانی هر کسی از ازل معین شده است و یا در واقع نوعی جبر بر نظام آفرینش حکمفرمایی دارد، نکته‌ای است که در جای جای آثار خواجه احساس می‌گردد. نظیر ابیات ذیل:

«گر شدیم از یاده بد نام جهان تدبیر چیست؟  
همچنین رفته‌ست از عهد ازل تدبیر ما»

«گفتم از قیدش به دانایی بیرون آیم، ولیک  
آن چنان تدبیر کردم وین چنین تقدیر بود»

به طور کلی - از لحاظ روانشناسی شعر، درونمایه اشعار عرفانی خواجه غم‌رنگ و اندوخت‌آمیز، نظیر یاس فلسفی که به هنگام مطالعه برخی رباعیات خیام احساس می‌شود، اما با این تفاوت که پایان شب تسویه غمهای خواجه را صبحی روشن در پستان سوسرانجام آن را شادمانی باقی در انتظار، که با دیدار حق در روضه رضوان کامل می‌شود. اما یاس و اندوه خیام که فیلسوفی است شکاک و منکر معاد، فاقد این ویژگی است: خواجه رنجهای خود را با پناه‌جویی به سرمستی عشق عرفانی و امید به الطاف معشوق ازلی با بیان این گونه اندیشه‌ها تسکین می‌دهد:

برگردش چرخ چون نمی‌باشد دست  
دل دربدو نیک دهر چون باید بست  
این محنت و غم که هست، پندار که نیست  
وین عیش و طرب که نیست انگار که هست  
کوتاه سخن آنکه، در اشعار خواجه کرمانی، که مجموعه آن به تعبیر ادیبی معنی یاب، به منزله: «روضهای است به اصناف ریاحین و از هزار معانی مشحون، و حدیقه‌ای است به انواع لطایف و ثمرات روحانی مکنون، و وردی است مطرا، بی‌خار دامن آویز و شهدی است مصفی بی‌نحل شورانگیز با روح عرفان و رمز و رازهای عارفانه در آن نمود و جلوه‌ای خاص دارد، و از لحاظ دانش روان‌شناسی، تلاطم احساسات و عواطف شاعر که چونان امواج دریایی طوفانی، خروشان و زیباست به گونه‌ای از ساحل سخنان دریاگونه او مشاهده می‌شود که هر خواننده صاحب‌دلی را به ستایش خویش و می‌داند.

شعر خواجه از جهت صورتهای بدیع خیال، استعارات و تشبیهات لطیف و توصیفات زیبا و قدرتی که شاعر در عمل تشخیصی (Personnification) دارد. خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد در خور تأمل و اعتنا و تمجید است. چه شاعر از این ابزارهای هنری بیان، به استادی در گزارش حال و بسویان سرمستیهای خود از عشقهای مجازی و حقیقی، سود می‌جوید و شرح مشتاقی و مهجوری و شوق و ذوق روحانی‌اش را به مدد واژگان مناسب و صور خیال احساس‌انگیز، چنان ماهرانه اظهار می‌کند و مالا تسکی هنرمندانه را به کار می‌گیرد، که گویندگان بزرگی چون: لسان‌الغیب حافظ را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تحسین سخن‌شناسان را نسبت به اندیشه‌های متعالی و سخنان نغز خود برمی‌انگیزد.

#### ماخذ و یادداشتها

- ۱ و ۲ - سیاسی، دکتر علی‌اکبر، علم‌النفس یا روانشناسی از لحاظ تربیت، چاپ هفتم، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران ۱۳۴۸، صفحات ۱۲ و ۱۴
- ۳ - رک: تاریخ ادبیات ایران، تألیف یان ریگا - همان - ص ۴۱۱.
- ۴ - سجادی، دکتر سید جعفر، فرهنگ لغات، اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات کتابخانه طهوری چاپ دوم، تهران ۱۳۵۴، ص ۳۳۴.
- ۵ - فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات صفیعلی‌شاه، تهران ۱۳۱۷، ج ۱ ص ۲۰.
- ۶ - شرح تفصیلی این مضامین را در فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تألیف: دکتر سید جعفر سجادی - همان - صفحات ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۵۲، ۲۵۳.
- ۲۱۸ و ۲۱۳، می‌توان دید.
- ۷ - حدیث: «الفقر فخری و به افتخر» که صوفیه بدان در کتب خویش استناد کرده‌اند، در سفینه البحار، طبع نجف ج ۲ ص ۳۷۸ جزو احادیث نبوی ذکر شده است. رک: احادیث مثنوی، به جمع و تدوین بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم تهران ۱۳۴۷، ص ۲۳.
- ۸ - سورة مبارکه حدید / ۵۷ آیه ۲۰.